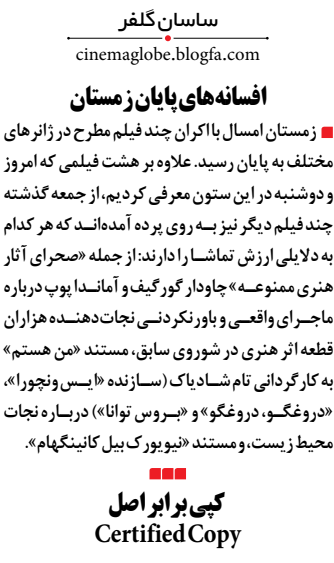


روایهایی که می آیند



■ عباس کیارستمی «کپی برابر اصل» را سال پیش در توسکانی ایتالیا ساخت و این فیلم که طبق معمول مورد استقبال منتقدان و سینمادوستان سراسر جهان قرار گرفت، جایزه بهترین بازیگر زن جشنواره کن را برای ژولیت بینوش به ارمغان آورد. بینوش در این فیلم مالک یک گالری هنری در توسکانی است که ماجرای عاشقانه با یک نویسنده بریتانیایی (ویلیام شیمِل) پیدا می کند. ژان کلود کَریر، آگاتنه ناتانسن، آدرین مسورو آنجلو باریاگالو از دیگر بازیگران «کپی برابر اصل» هستند. زمان نمایش فیلم ۱۰۶ دقیقه است و در آن به زبان های فرانسه، انگلیسی و ایتالیایی صحبت می شود.



■ در زمان اولین اپیدمی طاعون خیابار کی در انگلستان قرون وسطی در قرن چهاردهم میلادی، یک فرستاده ویژه کلیسا همراه با راهبی حیوان و چند سرباز به روستایی وارد می شود تا با کمک ابزارهای شکنجه و استпытای به راز در امان ماندن مردم این منطقه از آنچه مرگ سیاه نامیده می شود، پی ببرد. کریستوفر اسمیت این درام ترسناک تاریخی محصول مشترک آلمان و انگلستان را بر اساس فیلمنامه داریو پولونی ساخته است و شان بین، ادی ردماین، گارسی وان هوتن، دیوید وارنر و آندسی نایمن از بازیگران این فیلم ۹۷ دقیقه‌ای هستند.



■ داستان واقعی زندگی یک گنگستر ایرلندی در کلیولند به نام دنی گرین (ایستینوسن) که در جریان جنگی مرگبار با مافیای ایتالیایی به سرکردگی شاندرن بریزنر (کریستوفر واکن) در دهه ۱۹۷۰ از چندین سوء قصد و از جمله سسی و شش مرتبه انفجار بمب جان سالم به در برد. جاناتان هنسلی کارگردان و فیلمنامه نویسن، این فیلم را از کتابی به قلم ریک پورلو اقتباس کرده است. وال کیلمر، ونیسنست دونوفریو، پل سوروینو، وینی جونز و فیونولا فلائگان از دیگران بازیگران این فیلم هستند.



■ رمان مشهور شارلوت برونته برای چندمین بار به فیلم برگردانده شده است. این بار کری فوکونا فیلم را کارگردانی کرده و موریا بوئینسی وظیفه اقتباس رمان برای فیلمنامه را بر عهده گرفته است. میاواسیکوفسکا (بازیگر «آلیس در سرزمین عجایب») در نقش جین ایر در این درام رمانتیک، پس از پشت سر کودکی غم انگیز وارد عمارت اربابی سرد و ترسناک آقای راجستر (مایکل فاسبندر) می شود تا آن را اداره کند و در این محیط وحشتناک که رازی بر آن سایه افکنده است، عشقی با می گیرد. در این فیلم ۱۱۵ دقیقه‌ای محصول انگلستان که با درجه بندی پی جی ۱۳ به نمایش در آمده، جمی بل، جودی دنچ و سلی هاکینز نیز بازی می کنند.



■ «کپی برابر اصل» برای تماشاگری که می تواند میان آثار بارز و وسایر آثار تمایزی قائل شود، بسیاری چیزها در خود دارد: میزآنسن دقیق و مدهوش کننده استاد ایرانی، عباس کیارستمی؛ شوخ طبعی مردم توسکانی؛ داستان مطایبه آمیز، پیچیده، مبهوت کننده و اندکی غم انگیز یک مرد انگلیسی (ویلیام شیمِل) که نه در اپرا و تازه وارد به سبینا) و یک زن فرانسوی (بینوش) که برای اولین بار با یکدیگر ملاقات می کنند؛ و البته خود بینوش، چهره ای بین المللی که حدود ۱۵ سال

داستان ملاقات شما با کیارستمی در تهران خیلی جالب است، ولی من آن را خلاصه واز منبعی دست دوم شنیدم،ام ممکن است خودتان داستان را برای من و خوانندگان بازگو کنید؟ این ایده را داشتم که در جشنواره کن برنامه مصاحبه‌ای با کارگردان‌ها درباره رابطه میان کارگردان و بازیگر‌ها را ترتیب بدهم. این ترتیب برای مصاحبه خیلی جالب به نظر می رسید. در پایان مصاحبه با عباس کیارستمی، او به من گفت: «ایده این مصاحبه خیلی ایده بدی است. به تهران بیا، خیلی بهتر است.» من هم پیش خودم فکر کردم که فکر خوبی است! وقتی در دنیای غرب زندگی می کنید، بعید است به فکرتان برسد که به تهران سفر کنید.

این مربوط به دو، سه سال پیش بود. حدود سه سال پیش اوضاع مالی خیلی به هم ریخته بود. سرانجام به نظرم یک سال بعد از آن به این نتیجه رسیدم که کمی به خودم مرخصی بدهم و بروم. درخواست ویزا کردم و وزیرام را گرفتم؛ تعجب کردم وقتی که دیدم کارها به آن سادگی ردیف شد. عباس هم می گفت: «آنجا مشکلی نداری. بیا تا ببینی که آن طوره‌ها هم نیست که می گویند.» من هم کنجکاو شده بودم. از قضا وقتی که او هاپلیمایه پیاده شد، همکاس‌ها و فیلمبردارهایی آنجا بودند که از من و عباس عکس و فیلم می گرفتند. و من پیش خودم فکر کردم «چرا این کارها را می کنید؟ ما احتیاجی به تبلیغات نداریم! من فقط به عنوان دوست یک نفر آدم‌ها که با ایران آشنا شوم نه به عنوان بازیگر!» عباس هم داشت فکر می کرد که «چرا او (یعنی من) این کار را کرده؟ احتیاجی به این کار نبود؟ چرا مچیطوعات را به دور و برمان کشاند؟»

موضوع این بود که داخل هاپلیمایه تصادفا روزنامه نگاری بود که به دوستش تلفن زده و گفته بود: «ژولیت بینوش در هاپلیماست، حتما عکاس و دوربین بفرستید و از این حرف‌ها.» این شد که روز بعد ما روی جلد نیویورکر، لومان و از این قبیل نشریات روشنفکرانه بودیم که ناگهان اعلام کردند ما با هم پروژه‌ای داریم. ولی ما پروژه‌ای نداشتیم! هیچ پروژه‌ای با هم نداشتیم. بالاخره عباس گفت: «عجب مشکلی درست شد، چون اولان ایر حرفشان درست نیست. بعد هم نمی دانم که آیا می توانم مجوز بگیرم یا نه. پس بهتر است تذکب کنیم و واقعیت را بگوییم که ماهیج پروژه‌ای نداریم و تو هم به عنوان یکی از دوستانم آمده‌ای.» بنابراین در طول آن دو روز کار من این بود که مصاحبه کنم و بگویم که پروژه‌ای نداریم، فقط او را چند بار اینجا و آنجا بدهم... و حتی همدیگر را خوب نمی شناسیم. بالاخره در پایان روز دوم عباس شروع کرد به تعریف کردن این داستان که در ایتالیا برایش اتفاق افتاده بود. به زبان انگلیسی ماجرای پر آب و تاب و مفصلی را گفت و آخرش هم احتمالا خودش داستان‌هایی را سرهم کرد چون می توانست ببیند که من کاملا مجذوب موقعیتی که دربارهاش صحبت می کرد، شده بودم. آخرش گفت: «حرفم را بساور می کنی؟» جواب دادم «بله، البته.» و او گفت: «خب، راست نگفتم.» و بعد زدم زیر خنده چون نمی توانستم باور کنم که او با تعریف ماجراهایی که شبیه به قصه‌های پریان بود، ذهنم را به چنین سفر دور و درازی برده است. تا چند روز بعد همچنان به این موضوع می خندیدم، وقتی به شهر اصفهان رفتم، فیلمبردار او، محمود (کلاری) هم با ما بود. من خسته و گیج خواب بودم که شنیدم محمود می خندد. بیدار شدم و گفتم «شما دارید در مورد... زمان فیلمبرداری و... نقشه می چینید؟» آنها که همه‌اش به فارسی صحبت می کردند، تعجب کردند که بطور متوجه شده‌ام و علت خندیدنش را گفتم. محمود گفت: «باید این فیلم را بسازید.» قراردادا

## سینمای جهان



## گفت‌وگو با ژولیت بینوش درباره «کپی برابر اصل» عباس کیارستمی

# سفری دور و دراز در قصه‌های پریان

س.ت. وئیر/ذیل / ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

صبر کرد تا به آرزوی خود برسد و با کیارستمی کار کند. «کپی برابر اصل»، فیلمی که بینوش به خاطرش برنده جایزه بهترین بازیگر زن جشنواره کن سال گذشته شد، بعد از اکران در سراسر آمریکادر این هفته که دومین هفته ما مارس است، از ۲۳ مارس وارد شبکه ویدئوی کابلی می شود. بینوش در این گفت‌وگوی طولانی با مسووی لاین درباره آنچه پشت صحنه فیلم گذشت، ماجراهایش با ژان لوک گدار و میشائیل هانکه، همکاری با شیمِل، و آنچه رانندگی در فیلم را برای او به «کابوس» بدل کرد، سخن می گوید.

اثر انگشتم را گذاشتم، من و عباس امضا کردیم. قبل از اینکه به پاریس برگردم، عباس گفت: «یک تهیه کننده پیدا کن.» من یک تهیه کننده پیدا کردم و فیلم ساخته شد. عباس فیلمنامه را یک سال بعد نوشت و سال بعدش فیلمبرداری کردیم. وقتی برای اولین بار این داستان را برایتان تعریف کرد، اصلا خودتان را در آن تصویر کردید؟ نه، نه، نه، نه، نه فقط داشتم به آنچه برایش اتفاق افتاده بود، گوش می دادم. پس شما او را در داستان تصویر می کردید؟ البته. همیشه دوست داشتم بدانم مردم داستان های همدیگر را چگونه در ذهن تجسم می کنند، مخصوصا هنرمدان.

من می توانستم همه چیز را ببینم و هنوز هم می توانم، آنچه شرح می داد را ببینم. [مکث] نظام باورهای ما موضوع جالبی است. تصویر درون ما چاپ می شود. اولین باری که چیزی را می شنوید، برای ابد درونتان چاپ می شود. به همین علت است که وقتی فیلمنامه را گرفتم کمی متفاوت با داستان قبلی بود و جزئیاتی در آن وجود نداشت گفتم: «ولی یادت می آید درباره آن لحظه به من گفته بودی؟» اینکه در فیلمنامه نیست چطور در فیلم می آید؟» او گفت: «آه، درست است، یادم رفت. راستش وقتی داشتم داستان می گفتم آن را سرهم کرده بودم.» و این دقیقاً حسسی است که تماشاگر «کپی برابر اصل» دارد. هرگز نمی توانید بفهمید که چه چیزی واقعیت دارد، حتی بر مبنای اطلاعاتی که از یکی دو صحنه قبل به دست آورده‌اید.

این دقیقاً در فیلمنامه بود. او داستان را ساخت. مقداری آزادی عمل وجود داشت، درهای باز بود، یا مواردی بداهه سازی می شد، اما خیلی خیلی کم پیش می آمد. بنابراین اساساً ایده‌ها متعلق به او بود. شیوه بازی من تغییراتی را وارد داستان کرد؛ عباس انتظار نداشت که من در صحنه‌های خاصی اینقدر واکنش شدید داشته باشم، به همین علت فیلم را سریع تر تمام کرد. ماسه صحنه را حذف کردیم. فیلمبرداری را به ترتیب زمان داستان انجام می دادیم، بعد از صحنه رستوران، گفت: «بسیار خب، فیلم را همین جا تمام می کنیم. لازم نیست ادامه پیدا کند. باید در اتاق هتل تکلیف داستان مشخص شود.» سه‌هم من در این کار همین قدر بود: باید در بازیگری واقعیت وجود می داشت، و سهمی که من می توانستم در کار داشته باشم، همین بود.

شما به مدت چندین سال با تعدادی از فیلمسازان بسیار



{ می خندد} اولش با عباس می خواستیم فیلم را به زبان انگلیسی بسازیم، اما نتوانستیم. مجبور بودیم به زبان فرانسه بسازیم تا یودجاش را از فرانسوی‌ها بگیریم و تا پایان کار، دستگیری بود که می شمرد چند کلمه به زبان فرانسه صحبت کرده ایم و چند کلمه انگلیسی گفته ایم. به همین خاطر گاهی اوقات پیش می آمد که ناگهان صحنه‌هایی که به انگلیسی تمرین کرده بودیم به زبان فرانسه تغییر می یافت و ویلیام نمی توانست خیلی خوب و روان به زبان فرانسه صحبت کند. البته با این زبان راحت بود، ولی نه به آن اندازه که انگلیسی را روان صحبت می کرد.

خودتان در این فیلم رانندگی کردید؟ [مکث] بله! بله!

منظورم از جنبه فنی است برای آن صحنه طولانی و پراز مکالمه‌ای که در کوچه‌های باریک رانندگی می کردید و دوربین مقابل شیشه جلو نصب شده بود. نه، همه‌اش را خودم رانندگی کردم و هیچ چیز نمی توانستم ببینم، شاید می توانستم یک سانیتیمتر از این طرف ببینم – یا وقتی دوربین به طرف او بود، دو سانیتیمتر از آن طرف ببینم. یک کابوس بود. بیرون خیلی داغ بود. نمی توانید تصورش را بکنید و مانمی توانستیم تهویه اتومبیل را روشن کنیم چون صدایش مزاحم کار می شد. یک سفر طولانی بود و در ابتدای کار فیلمبرداری شد چون اول فیلم بود و ما به ترتیب زمانی فیلمبرداری می کردیم، عباس هم داخل ماشین بود و صدایبار در درون صندوق عقب رفته بود. نمی دانم چطور توانست زنده بماند اما خودش می خواست آنجا باشد. دایم عرق می ریخت. وسط ماه ژانویه بود. ویلیام هم کنار من نشسته بود و در آن خیابان‌های تنگ مدام در دلش می گفت: «وای خدای خدای!» {می خندد} چه تأثیری در بازی شما داشت؟

در اولین روز تمرین، کیارستمی گفت: «یک تلویزیون و یک دستگاه پخش دی وی دی بیاورید.» و وسایل را آوردیم و او دی وی را روشن کرد و من واقعا تک تک نماها و پرش‌ها را دیدم. او تک تک مکان‌ها و زوایای دوربین را با کمک دستیار و تهیه کننده و سایرین تعیین کرده بود برای تمام فیلمنامه و تمام لوکیشن‌های متفاوتش. بنابراین دقیقاً می دانست که در پایان صحنه خاص چندتر یک بخش از خیابان را لازم دارد. من کل فیلم را پیش از آغاز فیلمبرداری دیدم محل زندگی شخصیت‌ها، اتومبیل، روستا و اتاقشان.

هیچکاک هم چنین کاری می کرد، و بعضی از بازیگران از این کار به ستوه می آمدند فکر می کردند بازی‌ها تحت الشعاع کار دوربین قرار می گیرد.

من اصلا چنین احساسی نداشتم. باعث می شد احساس کنم که در فیلم هستم، خیلی جالب بود چون مثل نوع دیگری از فیلم نوا بر نظر می رسید، می بینید که صحنه در فضای باز شروع می شود و مثل این «دست‌هایش را می بندد» در اتاق به پایان می رسد. شخصیت‌ها اینجا راه می روند و به آنجا می روند، اما دارند به یک مکان می روند. همچنین، آسمان را در فیلم نمی توانیم ببینیم... یا کلاستر فووییک (توس دار مکان سته) است؟

بله! افشرده کردن، فشرده کردن. بیرون نشان داده می شود تا به نمایش درونیات من کمک کند. تبوغ یعنی همین: هرگز کارگردانی ندیده‌ام که اینطور برای کارش از پیش تدارک دیده باشد.

و این مساله را تهدید می برای خود نمی دانستید؟ نه. این فرق دارد با آنکه استوری بورده به شما نشان بدهند که شما احساس می کنید فقط یک مشّت تصاویر می بینید. از اینکه می بینید شخص دیگری در حال جست‌وجو است تحت تأثیر قرار می گیرید و شما هم با او به جست‌وجو می پردازید.

شما چطور پروژه‌ها را انتخاب می کنید؟ آیا اصول راهنمایی خاصی برای این کار دارید؟ در مورد عباس باید بگویم که فقط دلم می خواست با او کار کنم. نمی دانستم کی این اتفاق می افتد. فقط آرزویش را داشتم. وقتی برنده اسکار شدم، یکی از سوال‌هایی که مدام از من می پرسیدند این بود که «حالا که اسکار گرفته‌ای، به آمریکایی می‌روی؟» می گفتم: «نه من دلم می خواهد با عباس کیارستمی کار کنم.» «حالا دلم می خواهد با پروین دومون کار کنم که یکی از با استعدادترین کارگردان‌هایی است که در فرانسه داریم، البته او دوست ندارد با بازیگر‌ها کار کند {می خندد} نمی دانم چرا جذب کارگردان‌هایی می شوم که از بازیگران برهیز دارند.

اگر گدار امروز از فیلم ساختن دست بردارد که به نظر می‌رسد همین کار را دارد می‌کند یعنی شما درست در نقطه میانی دوران حرفه‌ای گدار با او همکاری داشتید (فیلم «سلام بر مریم»، ۱۹۸۴). این کار واقعا نقطه عطفی برای هر دو شما بود. هنوز با هم در تماس هستید؟

از من خواست در فیلم «سوسپالیزم» کار کنم. در فیلم حضور داشته باشم ولی من کار دیگری داشتم. او عاشق ارسال متن‌هایی است که از ارتباط مستقیمی به کارش ندارند...

متن؟ منظور تان پیامکا است؟

نه، نه... متن.

فهمیدم، کتاب، نامه....

نامه‌ها یا فتوکپی‌هایی که زیر بعضی از جمله‌هایشان خط کشیده شده همیشه در حال جست‌وجو و الهام گرفتن است. من تجربه کوتاهی با او داشتم، گرچه نمی دانم چند ماه مجبور شدم در هتل بمانم و صبر کنم تا او حال و حوصله کار کردن را پیدا کند و فیلمبرداری را شروع کند. اما چون ابتدای کارم بود، همان دوران خیلی چیزها به من یاد داد.

به هر حال هنوز در تماس هستید.

ارتباط خاصی نیست. مثلاً سه روز پیش با هانکه صحبت کردم. گفتم: «چرا خبری به من نمی دهی؟» ولی موضوع این است که همه ما زندگی روزمره خودمان را داریم. آنها (هانکه و گدار) دوستانم هستند، اما هر کدام از مازندگی و مشکلات خودمان را داریم. زمان‌هایی پیش می آید که بیشتر می توانیم همدیگر را ببینیم و گاهی اوقات نمی توانیم. یا او گرفتار است یا من سرم شلوغ است. زندگی همین است دیگر.

تازه چه خبرد کتر چون؟



این روزها کلینت ایستود سرگرم کارگردانی فیلمی به نام «جسی ادگار» است. ایستود در این فیلم که به زندگی جی ادگار هورور، رئیس سابق سازمان افسی‌آی می پردازد، لئوناردو دی کاپریو را در نقش شخصیت اول فیلم قرار داده تا کت و شلواری به سبک دهه ۱۹۴۰ بپوشد، سروضعی که بی شباهت به «هوانورد» و «راه روولوشنری» نیست. در این فیلم همچنین نیامی واتسن نقش منشی رئیس را بر عهده دارد. نقشی که قبلا قرار بود چارلیز ترئون ایفا کند- و آرمی همبر نقش کلاید تولسن، دوست و همکار جدایی ناپذیر هورور را ایفا می کند. جدوی دنچ در نقش مادر هورور در فیلم حضور دارد و جاش لوکاس ایفاگر نقش چارلز لیندرگر، خلبان افسانه‌ای است. دو سال اختلاف زمان اگران این فیلم در سال ۲۰۱۲ با فیلم اخیر ایستود، «زندگی پس از مرگ» که چند ماه قبل اکران شد، برای ایستود که هر سال یک یا دو فیلم روی پرده می فرستد، رکوردی محسوب می شود.



کارگردان فیلم یونانی «دندان سگی» که در میان پنج فیلم غیرانگلیسی زبان اسکار اسمال حضور داشت- و البته در نهایت مغلوب «در دنیایی بهتر» به کارگردانی سوزان بیر دانمارکی شد- قول داده است که اسمال فیلمی بیش از پیش تیره و تار و در عین حال خنده دار به جشنواره کن بفرستد. گیورگوس لانتیموس در گفت‌وگو با لس آنجلس تایمز درباره فیلم تازه‌اش که «آیز» نام دارد گفته است که قصد دارد نسبت به «دندان سگی» از هر لحاظ با فراتر بگذارد. این فیلم درباره افرادی است که در زندگی شخصی یکدیگر مداخله می کنند، متظاهر هستند و شخصیت خود را پشت نقاب پنهان می کنند. با این حال لانتیموس مطمئن نیست که فیلمش را تا زمان قطعی شدن فهرست فیلم‌های حاضر در جشنواره کن که اواخر اردیبهشت برگزار می شود، تکمیل کند.

فیلم «دندان سگی» هم اولین بار در جشنواره کن به نمایش در آمده و درخشیده بود.



دن هیوستن، بازیگر «لیتارکی» و «آرلین هود» به گروه بازیگران فیلم «مدال» پیوست. در این فیلم اکشن دلهره آور که سایمون وست، (کارگردان «هکاتیئک») با فیلمنامه‌ای از دیوید گودینو که نگاهی می سازد، نیکلاس کچ نقش تبهکاری را بازی می کند که دخترش روده شده و در صندوق عقب یک تاکسی مخفی شده است و او باید با کمک مالیان آکرمن که سارق بانک است، دخترش را نجات بدهد و در این میان جوی خون است که به راه می افتد. فیلمبرداری «مدال» همین روزها در نیواورلئان آغاز می شود. تاریخ اکران این فیلم رسماً اعلام نشده است اماشاهد و قرائن نشان می دهد که این فیلم پرخرج در یکی از روزهای تابستان آینده همراه با فیلم‌هایی که قرار است «بفرش» باشند، روی پرده می رود.



فیلم بعدی وودی آلن در رم ساخته می شود. این فیلمساز آمریکایی که ظاهراً آب و هوای اروپا را خوش تر یافته و در چند سال اخیر فیلم‌هایش را در انگلستان و اسپانیا و فرانسه ساخته است، قصد دارد فیلم بعدی خود را در ایتالیا بسازد. احتمالاً دایانا آرگون (بازیگر «هن شماره چهار هستم») قرار است جای دایان کیتن، میا فافرو و اسکارلت جوهانسن در درم فیلمبرداری می شود. این اولین روزها طبق روال معمول سخت سرگرم نگارش فیلمنامه‌اش است و طبق یک عادت خرافی، از اعلام اینکه داستان فیلمش درباره چیست و بازیگرانش چه کسانی هستند، خودداری می کند.